

در وصف رشدی بی‌حساب و کناب صندلی‌های دانشگاه‌ها، تنزل جایگاه دانشجویی و راکدشدن فعالیت جنبش‌های دانشجویی، نقد و نظر فراوان بوده و هست. در باب حال و هوای دانشجویان امروزی نیز همین‌طور. اما تعریف دکتر عباس کاظمی از رشد قارچ‌گونه دانشگاه‌ها، خاص خودش است. کسی که سال‌ها در کسوت جامعه‌شناس، پژوهشگر و استاد دانشگاه در فضای آکادمیک بوده، از همین منظر نقد و نظر‌هایش را با نگرانی از اینکه دانشگاه‌های ما به کجا می‌روند، مطرح می‌کند. او رشد کمی دانشگاه‌ها را پدیده «مک‌دونالدی» شدن دانشگاه می‌نامد که افراد غذا می‌خورند، اما این به‌معنای سیر شدن نیست.

دکتر کاظمی، دانشجویان امروز را محافظه‌کار و نسلی می‌داند که به‌دنبال آرمان‌های بزرگ نیستند. معتقد است دانشگاه‌های ما سطح دانشجویان را تنزل داده‌اند تا جایی که دغدغه‌ها و اهداف دانشجویان از فضای دانشگاهی تغییر کرده است. به‌ساور او، آرمان‌خواهی و قداست گذشته دیگر در کنار کلمه دانشجوی قرار نمی‌گیرد. نهایت دانشگاه این شده است که افراد زندگی‌شان بگذرد، چند سال بلا تکلیفی‌شان را پُر کنند، در بهترین حالت شغلی پیدا و ازدواج کنند. این آرمان‌ها با نسلی از دانشجویان که می‌خواستند آزادی بیابورند، عدالت برقرار کنند، با دیکتاتوری و حق‌خوری مبارزه کنند، خیلی فرق می‌کند. او نسل امروز دانشجویان را، نسلی با آرمان‌های کوچک وصف می‌کند.

این جامعه‌شناس نزدیک به ۲۰سال از عمرش را در فضای دانشگاه تهران سپری کرده است. استاد ۹۰سال پیش دانشگاه تهران، تعریفش از فضای این دانشگاه جایی شبیه برکه است که عده‌ای دوست دارند برکه بماند و دور از جریانات سیال. او بعد از دانشگاه تهران، از سال ۸۹به مدت ۳سال استادمعدو دانشگاه نیویورک بود و حال سال‌هایی می‌شود که در پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، مشغول پژوهش و تألیف کتاب و مقاله است. آخرین کتابش با نام «دانشگاه: از نردبان تا سایبان» به‌تازگی ازسوی این پژوهشگاه منتشر شده است.

فرصت گفت‌وگو با او، در حاشیه برگزاری نمایشگاه کتاب و حضورش در مشهد فراهم شد. با توجه به فرارسیدن روز دانشجوی، محور گفت‌وگویمان به فرازوفروند دانشگاه و وضعیت امروز دانشجویان اختصاص یافت.

● **به تعبیر اسم کتابتان، دانشگاه‌های ما از نردبان به سایبان رسیده‌اند. اگر استعاره از سایبان را به مفهوم لمیدن، استراحت‌کردن و در سایه ایستادن بگیریم، یعنی نور وضیعت کنونی دانشجویان ما در سایبان ایستاده‌اند؟**

به‌طور قطع دانشگاه تا چند دهه گذشته، نقش یک نردبان را ایفا می‌کرد. از دهه تا ۳۰همین چند سال اخیر نیز دانشگاه‌های ما این نقش را داشتند. تحصیل در دانشگاه منجر به کسب یا ارتقای شغل، تعیین تکلیف وضعیت زندگی و حتی منجر به تغییر طبقه اجتماعی دانشجویان می‌شد. دانشجویان آرمان‌خواه، مطالبه‌گر، نقاد و دغدغه‌مند برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. اما کم‌کم دانشجو شدن، تحول اقتصادی و طبقاتی ایجاد نکرد. حتی برای کسب شغل هم نمی‌توان روی دانشگاه حساب باز کرد. می‌بینیم که دربین جمعیت بیسکاران، فارغ‌التحصیلان دانشگاهی سهم زیادی دارند. در حال حاضر برای تعداد معدودی، دانشجویشدن شاید این تحول را ایجاد کند، اما نه در سطح گسترده همانند گذشته. در فضای آرمان‌خواهی و دغدغه‌مندی برای مسائل سیاسی و اجتماعی نیز همین‌طور، دانشجویان امروز ما همانند نسل‌های گذشته آرمان‌های بزرگ ندارند. دانشجو دغدغه جامعه و اجتماع را ندارد. فقط به فکر منافع شخصی خودش است. اینکه چند واحد پاس کند، نمره بگیرد و برود دنبال کارش.

● **یعنی دانشجویان نسل فعلی محافظه‌کار شده‌اند. با فضای دانشگاه‌ها آن‌را محافظه‌کار کرده‌است؟**

دانشجویان نسل‌های قبل هم پیشرو و هم شجاع‌تر در آرمان‌خواهی بودند. آرمان‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را برای ارتقای جامعه مطالبه می‌کردند. در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، دانشجویان نقش زیادی ایفا کردند، اما ساخت جمعیتی به‌مرور تغییر کرد. نقش محافظه‌کارانه دانشجویان بیشتر شد. از طرفی نسل فعلی دانشجویان ما، دنبال آرمان‌های بزرگ و طولانی مدت نیستند. دانشجویان امروز نسلی با آرمان‌های کوچک هستند. نهایت دانشگاه این است که زندگی‌شان بگذرد، در بهترین حالت شغلی بیابند و ازدواج کنند. این آرمان‌ها با نسلی از دانشجویان که خواستند عدالت را بیابورند، آزادی برقرار کنند، استبداد و دیکتاتوری را از بیسن ببرند، با نابرابری‌ها بجنگند و... خیلی تفاوت دارد. آن آرمان‌ها دیگر ناپود شده‌اند. انقلاب ما انقلابی با آرمان‌های بزرگ بود و دیگر هیچ نسلی نمی‌تواند تا این اندازه، ادعای آرمان‌های بزرگ را داشته باشد. به تعبیری ما همه آرمان‌های بزرگ را خرج یا مصرف کردیم. همین مسئله سبب سرخوردگی جنبش‌های دانشجویی نیز شده است. برای نسل بعدی آرمانی باقی نمانده است؛ به همین دلیل، دنبال زندگی فردی خودشان هستند و دغدغه

# نسلی با آرمان‌های کوچک

دکتر عباس کاظمی از فراز و فرود دانشگاه و وضعیت امروز دانشجویان می‌گوید



عکس: علی‌محمدالله‌شوراز

دیگران و جامعه خودشان را ندارند.

● **موضوع سرخوردگی جنبش‌های دانشجویی را مطرح کردید. این سرخوردگی از کجا نشئت می‌گیرد؟**

این اتفاق ابتدا در بدنه جامعه افتاده است، اینکه مسائل اجتماعی خیلی بزرگ شده و ناامیدی گسترده‌ای را در جامعه می‌بینیم؛ ناامیدی از اینکه بشود اصلاحی انجام داد و کاری کرد. ضمن اینکه هزینه‌های جنبش‌های آرمان‌خواهی و جنبش دانشجویی هم زیاد شده است. از دهه ۶۰تا دهه ۷۰و حتی تا میانه دهه ۸۰جنبش‌های دانشجویی آزادی عمل بیشتری داشتند، اما از اواخر دهه ۸۰، بسته‌شدن فضا حتی برای یک سخنرانی ایجاد شد. تا قبل از آمدن احمدی‌نژاد، برگزاری یک نشست، سخنرانی، همایش و... نیاز به گرفتن مجوز، اجازه از دانشگاه، عوامل حراستی و... نداشت. یک سخنرانی یا یک نشست را در موضوعات مختلف تشکل‌های دانشجویی برپا می‌کردند. اما از دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، این قانون نانوشته یا برپا شد که هر برنامه دانشجویی ابتدا باید چک و از فیلتر رد شود، سپس اجازه داده شود یا نشود.

● **فضای مشهد، خاص خودش بوده و گفته می‌شود نسبت به پایتخت و سایر شهرها متفاوت‌تر است. این فضا چقدر می‌تواند در دانشگاه‌ها و دانشجویان اثر بگذارد؟**

قطعاً فضای بسته در رشد فضای دانشگاهی شهرها نقش دارد. شهرهای دور از پایتخت و کوچک حتی آزادی‌های آکادمیک کمتری دارند. در عین حال معتقدم جنبش‌های دانشجویی در وضیعت کنونی جامعه با توجه به معضلات اجتماعی باید

به‌سبب جنبش‌های اجتماعی پیش‌روند. باید دانشجویان به‌عنوان قشر آوانگار و روشنفکر است. از این‌ها گذر کرده‌اند. هر چند نسبت به فضای دوران احمدی‌نژاد، فضای دانشگاه‌ها بازتر شده است، سرخوردگی، ناامیدی، بلا تکلیفی آیدند دانشجویی سبب شده دیگر رمقی برای آن‌ها نماند. دانشجویان دیگر نمی‌توانند پیشران حرکت‌ها و جریان‌های بزرگ اجتماع باشند. الان دیگر ۲راه بیشتر نمانده است؛ اول، جنبش زایدکال انقلابی و دوم، اصلاحات از طریق ساختار قدرت و بروکراتیک، نه مردمی. یعنی این ژانر نمایشی باید از جنبش‌های دانشجویی حذف شود. این جنبش‌ها باید پوست بیندازند.

● **به فرض اینکه جنبش‌های دانشجویی پوست بیندازند، آیا در شرایط کنونی جامعه، کسی روی این جنبش‌ها حساب باز می‌کند؟**

من به‌شخصه موافق اشکال پیشین جنبش دانشجویی نیستم. قبلاً این جنبش‌ها بار فعالیت‌ها و تنش‌های سیاسی کشور را به دوش می‌کشیدند و بیشتر به عنوان لشکری بودند برای احزاب غیررسمی یا رسمی در ساختار قدرت. این روند ۲وجه داشت؛ یکی آوانگارد و آرمان‌خواهانه و وجه دوم حالت حزبی و ادامه حزب را داشت که من با حالت اول کاملاً موافق و با حالت دوم کاملاً مخالفم. اینکه جنبش دانشجویی ادامه احزاب در دانشگاه‌ها یا بازوی احزاب، با لشکر و سرباز پیاده آن‌ها باشند، شلوغ کنند تا احزاب به مقاصد خودشان برسند، رویکرد غلطی است. اصلاً فرقی نمی‌کند، چپی یا راستی، برای همه گروه‌ها این نوع مواجه‌شدن دانشجوی با اصل آرمان‌خواهی و مطالبه‌خواهی

فرق دارد. دانشجویی آرمان‌خواه و مطالبه‌گر همانند یک حزب نیست که در هر شرایطی از گزینیه مدنظر خود دفاع کند. جنبش‌های دانشجویی حتی اگر پیرو سیاست‌مدار خاصی هم شدند، باید از ابتدا نقش نقادگونه خود را حفظ کنند، درغیراین‌صورت همان لشکر پیاده احزاب و افراد بوده است و نمی‌توانند به رسالت آوانگارد بودنشان وفادار بمانند.

● **به گفته شما جنبش‌های دانشجویی نباید نقش لشکر پیاده احزاب را داشته باشند، اما می‌بینیم ایام انتخابات، طیف‌های سیاسی حساب و ویژه‌ای روی دانشجویان باز می‌کنند. سیاسیون صف می‌بندند برای سخنرانی‌های متعدد بین دانشجویان و بیشترین سخنران‌ها، مناظره‌ها و نشست‌های ایام انتخابات در فضای دانشگاهی شکل می‌گیرد. از این منظر نگاه به دانشجویان ایرانی بوده است؟**

در حال حاضر در هر خانواده‌ای دانشجویی در حال تحصیل وجود دارد یا فارغ‌التحصیل شده است. سیاسیون به این می‌اندیشند که اگر نظر دانشجویان را بتوانند جلب کنند، نگاه خانواده‌شان را هم جلب کرده‌اند؛ زیرا دانشجویان در سنی هستند که می‌توانند اثر بگذارند. برای همین گروه‌های سیاسی اول تلاش می‌کنند دانشجویی را محاب کنند و بعد جامعه‌ره‌ها. از این نگاه می‌توان گفت که گروه‌های قدرت نگاه انبازری‌ها دارند، اما دانشجویان نباید نقش لشکر پیاده را برای آن‌ها ایفا کنند. جنبش‌های دانشجویی، همانند جنبش‌های اجتماعی و نهادهای مدنی نباید با کسی عقد اخوت ببندند. هر زمانی دانشگاه و دانشجوی به این فضا کشیده شده، از روحیه آرمان‌خواهی فاصله گرفته است. امروزه جمعیت عظیم دانشگاه نه راست هستند و نه چپ. تقریباً ناامید هستند. امیدشان حتی به اصلاحات هم از بین رفته است. از این‌ها گذر کرده‌اند. هر چند نسبت به فضای

دوران احمدی‌نژاد، فضای دانشگاه‌ها بازتر شده است، سرخوردگی، ناامیدی، بلا تکلیفی آیدند دانشجویی سبب شده دیگر رمقی برای آن‌ها نماند. دانشجویان دیگر نمی‌توانند پیشران حرکت‌ها و جریان‌های بزرگ اجتماع باشند. الان دیگر ۲راه بیشتر نمانده است؛ اول، جنبش زایدکال انقلابی و دوم، اصلاحات از طریق ساختار قدرت و بروکراتیک، نه مردمی. یعنی این نهاد حکومت به فکر اصلاحات ساختار قدرت و بروکراتیک، نه مردمی. یعنی این ژانر نمایشی باید از جنبش‌های دانشجویی حذف شود. این جنبش‌ها باید پوست بیندازند.

● **همین یأس و ناامیدی سبب شده فکر مهاجرت به یک دغدغه بیشتر دانشجویان تبدیل شود؟ چرا مهاجرت رؤیای بخشی از جمعیت دانشجویی ما شده و به نوعی آن را موقتیت و پش می‌دانند؟ عده‌ای فقط دانشگاه شریف یا بتوانند امتیاز مهاجرت و ادامه تحصیل در آن سوی مرزها را بگیرند.**

نظام آموزشی ما چه در دانشگاه و چه قبل از دانشگاه نوعی سوگیری می‌کند که به‌اصطلاح می‌خواهد «نخبه» تحویل جامعه دهد. نخبه‌ای که نظام آموزشی تحویل ما می‌دهد، کسی نیست که علاقه‌مند جامعه و مسائل جامعه خودش باشد. این نخبه‌ای که نظام آموزشی آن را ساخته به‌منافع فردی فکر می‌کند و به‌جای

اندیشیدن به منافع جامعه به این فکر می‌کند که چرا دیگران کاری برای او نمی‌کنند. با خودش می‌گوید من نفر اول شیمی شدم، باید برای من فلان کار را بکنند. نمی‌گویند من می‌توانم چه کارهایی برای جامعه انجام دهم. نخبه را سیستم آموزشی فردی با مهارت‌های تست‌زنی در ریاضی، فیزیک و شیمی به جامعه القا می‌کند. در خوانش اولیه با این سیستم آموزشی، نخبه یک معترض اجتماعی می‌شود که من کارم را خوب انجام دادم، خوب تست زدم، خوب رتبه آوردم و خوب نمره گرفتم و بعد با خود می‌گوید

این چه جامعه‌ای است که هیچ‌کس به من توجه نمی‌کند! ما بیش از هر زمانی به آدم‌هایی فداکار نیاز داریم که بدون چشم‌داشت کار کنند و ایده بدهند، نه اینکه هدفشان رفتن به شوری شهر، مجلس و... باشد. پس از انقلاب نتوانسته‌ایم چنین آدم‌هایی تربیت کنیم

است؛ یعنی دانشگاه‌های انبوه که در یکی دودهه اخیر گسترش پیدا کرده‌اند و تعداد زیادی از آدم‌های مختلف وارد آن می‌شوند. در این پدیده بزرگ‌کردن علوم مهندسی است. اما توجه کنیم از دل علوم مهندسی تعلق به مردم و جامعه، مسئولیت‌پذیری، سرمایه اجتماعی، مهارت‌های زندگی در نمی‌آید. ببینید که در طول دهه‌های گذشته، رفتار نظام آموزشی با علوم انسانی و هنر چگونه بوده است. حتی ساعت‌های کلاس آن سخت‌گیری‌های سابق را ندارند. در خواندن منابع، نمره‌دادن، پژوهش‌ها و... دانشجویی وارد دانشگاه می‌شود، چیز عجیبوغریبی یاد نمی‌گیرد. آدم عمیقی نمی‌شود. وارد مک‌دونالد هم می‌می‌شوید، هم می‌توانید غذا بخورید و هم نخورید؛ ساندویچ‌های باحجم کوچک و فست‌فودی. با خوردن این ساندویچ‌ها احساس می‌کنید غذا خورده‌اید، اما نرسیده‌اید. فقط احساس‌افز خوردن داشته‌اید. دانشگاه‌های ما هم دقیقاً همین‌طور شده‌اند، انسان را از دانش، معرفت و اندیشه سیر نمی‌کنند. درواقع می‌توان گفت امروزه مردم بسا پرداخت پول، سبک زندگی دانشگاهی برای خود می‌خرند. از طرفی، جامعه، نسل جوان ما را در شرایطی قرار داده که راهی به غیر از دانشگاه رفتن ندارند. جوان، در حالی‌که می‌داند با دانشگاه‌رفتن درآمدی حاصل نمی‌شود، امیدوار است شاید در مقطع بعدی تحصیلی، اتفاق خاصی بیفتد. این‌ها موضوع بحرانی جدی است که سیکل دانشجویی آرمان‌خواه بیست‌وسه‌ساله را به جمعیت واقع‌گرای سی‌وسه‌ساله تبدیل کرده است. برآورده‌نشدن مطالبات واقعی این گروه مانند اشتغال و مسکن و... می‌تواند بحرانی جدی در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ایجاد کند. در وضعیت امروز، مجموعه‌ای از افراد با انگیزه‌های مختلف، مدتی را در این سایبان یعنی دانشگاه می‌ایستند و دوباره به مسیر زندگی‌شان ادامه می‌دهند. سایبان مفهوم سرپناه را هم دارد، به این معنا که به‌طور موقت افراد برای راهی، توجیه، فرار یا امید و دلخوشی زیر چتر دانشگاه پناه می‌گیرند. درواقع به روزمرگی رسیده‌ایم.

● **آقای دکتر شما گفته‌اید طرفدار مهاجرت نیستید. الان هم گفتید که دانشجو و دانشگاهی باید بمانند و جامعه‌مان را ببسازند. پس چرا خودتان مدتی ایران را ترک کردید و به دانشگاه نیویورک رفتید؟**

برای درس خواندن، کسب تجربه، تخصص، مطالعات و پژوهش به‌طور کلی سفر کاری ضروری است. مهاجرت بالذات چیز بدی نیست، اما این شکل از مهاجرت در ایران شبیهی یک سونامی است و من با این سونامی مخالفم. تجربه من هم تجربه فرصت‌محالکتی بود. مهاجر، کسی است که پاسپورت کشور مقصد را می‌گیرد و قصد دارد در آنجا بلندمدت زندگی کند. باز هم تأکید می‌کنم ما امروز بیش از هر زمانی به بازسازی جامعه‌مان نیاز داریم. اگر قرار باشد دانشجویی فکر رفتن و مهاجرت باشد، جامعه به حال خود رها می‌شود و هیچ امیدی نمی‌توان به دولت و دولتمردان داشت. اتفاقاً وقتی مردم از دولت و دولتمردان ناامید شوند، می‌توان انتظار داشت که جامعه درست می‌شود. ما خودمان باید کاری کنیم. مردم فکر

می‌کنند از دولت دیگر کاری بر نمی‌آید؛ حالا یا به‌خاطر فساد درون لایه‌های مدیریتی یا ناتوانی و به بن‌بست رسیدن دولت، خودشان جامعه را بسازند. درست در این ناامیدی ۲راه باز می‌شود؛ یا برگشتن به جامعه با کمک روشن‌فکران یا عده‌ای راه مهاجرت و دورشدن را انتخاب می‌کنند.

● **شما جایی در کتاب «دانشگاه: از نردبان تا سایبان» که به مسائل دانشجو و دانشگاه می‌پردازد، بحث مک‌دونالدی شدن دانشگاه‌ها را مطرح کردید، منظور تسان از پدیده مک‌دونالدی شدن چیست؟**

مک‌دونالدی شدن دانشگاه‌ها یا حتی مهارت‌های اجتماعی و زندگی را هم یاد نمی‌دهند. دانشگاه‌ها اساساً برای این ساخته نشده‌اند که دانشجویانشان به چیزی دست یابند. متأسفانه ما آدم‌هایی پرورش می‌دهیم که به درد هیچ‌جا نمی‌خورند. دانشگاه‌های ما حتی مهارت‌های اجتماعی و زندگی را هم یاد نمی‌دهند. دانشگاه‌ها اساساً برای این ساخته نشده‌اند که دانشجویانشان به چیزی دست یابند. متأسفانه ما آدم‌هایی پرورش می‌دهیم که به منافع جمعی فکر کنند. ما انسان‌های شهردوست، جامعه‌دوست و مردم‌دوست تربیت نکرده‌ایم. مابیش از هر زمانی به آدم‌هایی فداکار نیاز داریم که بدون چشم‌داشت کار کنند و ایده بدهند، نه اینکه هدفشان رفتن به شوری شهر، مجلس و... باشد. در این ۴دهه پس از انقلاب، ما نتوانسته‌ایم چنین آدم‌هایی تربیت کنیم. نگاه کنید ببینید جنگ را چه کسانی اداره و بدون چشم‌داشت برای منافع مردم فداکاری کرده‌اند. این مدل تربیت‌شدن چنین آدم‌هایی تکرار نشد. گذشته‌ها از بحث اندیشه و فکر دانشجویان، در زمینه علمی، متخصص بساز آوردن و حرفه‌آموزی دانشجویی نیز دانشگاه‌ها فاقد موقعیت‌های دانشجویی بودند. ما در دنیا بعد از فارغ‌التحصیلی در دانشگاه‌ها همچنان نقش سایبانی خود را بازی می‌توانیم. نسل جوان ما را در شرایطی قرار داده که راهی به غیر از دانشگاه رفتن ندارند. جوان، در حالی‌که می‌داند با دانشگاه‌رفتن درآمدی حاصل نمی‌شود، امیدوار است شاید در مقطع بعدی تحصیلی، اتفاق خاصی بیفتد. این‌ها موضوع بحرانی جدی است که سیکل دانشجویی آرمان‌خواه بیست‌وسه‌ساله را به جمعیت واقع‌گرای سی‌وسه‌ساله تبدیل کرده است. برآورده‌نشدن مطالبات واقعی این گروه مانند اشتغال و مسکن و... می‌تواند بحرانی جدی در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ایجاد کند. در وضعیت امروز، مجموعه‌ای از افراد با انگیزه‌های مختلف، مدتی را در این سایبان یعنی دانشگاه می‌ایستند و دوباره به مسیر زندگی‌شان ادامه می‌دهند. سایبان مفهوم سرپناه را هم دارد، به این معنا که به‌طور موقت افراد برای راهی، توجیه، فرار یا امید و دلخوشی زیر چتر دانشگاه پناه می‌گیرند. درواقع به روزمرگی رسیده‌ایم.

● **چیزی که شما می‌گویید یعنی افول دانشجویی و دانشگاه. قبلاً هم واژه‌هایی مثل مبتذل‌شدن را برای دانشگاه به کار برده بودید. میان وضعیت دانشگاه‌های ما به کجا می‌روند؟ دانشگاه‌ها همچنان نقش سایبانی خود را بازی می‌کنند. به‌طور مثال فردی‌که می‌خواهد سربازی را به تأخیر بیندازد، وارد دانشگاه می‌شود. فردی که احساس بلا تکلیفی می‌کند، می‌گوید حالا بروم دانشگاه تا ببینم بعد چه می‌شود. دختری احساس بی‌هویتی می‌کند،**

وارد دانشگاه می‌شود. زن خانه‌دار وقتی بچه‌هایش بزرگ می‌شود، تصور می‌کند باید کاری کند و کار دیگری نیست که او را قانع و راضی کند، او هم دانشگاه را انتخاب می‌کند. کارمندی که می‌بیند همکاری‌اش مدارک بالاتر دارند، می‌رود دنبال تحصیلات تکمیلی. وقتی از جوانی می‌پرسند چکار می‌کنی، می‌گوید: فعلاً که دانشجو هستم و درس می‌خوانم، خوب با همین اعلام وضعیت، افراد مقابل کاری به او ندارند. نمی‌گویند چرا شغل نداری؟ چرا از دواج نکردی؟ چرا پول نداری؟ و چراهای دیگر. می‌توان گفت واژه دانشجوی به نوعی افراد را از یک‌سری چراها نجات می‌دهد. من اسم این را گذاشتم «امید ناامیدان». این‌ها با آنچه از دل دانشگاه بیرون می‌آمد، خیلی تفاوت دارد.

● **منظورتان از مبتذل‌شدن دانشگاه چه بود؟ به هر ساختمانی ما میز و صندلی عنوان دانشگاه دادند. به هر ساختمان که ۴ نفر بروند و بیایند، نمی‌توان گفت دانشگاه. با هر سطح کیفی از تحصیل و امکانات، دانشگاه‌ها رشته‌های مختلف را راه‌اندازی می‌کنند که در آن متخصص ندارند. کتاب و کتابخانه کافی ندارند. حتی استاد کافی ندارند. رشته‌های کاربردی هم ندارند. مثلاً برای شهری که چند هزار نفر جمعیت دارد، رشته‌هایی که اصلاً در آن شهر قابلیت ندارند، نباید گذاشت. مثلاً اینکه در شهری کوچک که روزنامه‌نگاری جواب نمی‌دهد، شما بروید آنجا شاخه روزنامه‌نگاری بگذارید! خروجی این رشته کجا به نفع آن شهر خواهد بود؟ وقتی این ملاک‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند، دانشگاه تبدیل به بازار مدرک‌فروشی می‌شود. دانشگاه یعنی تجربه زیستن و در فضای دانشگاهی بودن، اما اینکه صرفاً برویم با ذائقه و وقت افراد دانشگاه را ایجاد کنیم تا بتوانیم دانشجو جذب کنیم، دانشگاه نمی‌شود. اگر کارمندی گفت وقت ندارم، بگویند خوب هر وقت دلت خواست بیا. یا آخر هفته‌ها کلاس‌ها را برگزار کنند. یا**

این شیوه دیگر نه تجربه زیستن و نه در فضای دانشگاه بودن معنا پیدا نمی‌کند. هر دانشجویی فقط می‌آید که ۲واحد را پاس کند و برود. در این شیوه افراد هر طور که بخواهند با دانشگاه بازی می‌کنند و دانشگاه تخریب می‌شود. دیگر آن تصویر گذشته را که دانشجویشدن سخت بود و عنوان ارزشمند و مقدسی داشت، نداریم. دانشگاه‌های ما سطح دانشجو را تنزل داده‌اند. دانشجوی‌های ما نیز دیگر دغدغه‌ها و اهداف گذشته را ندارند.

● **چرا دانشگاه‌های ما به خرچی خوبی نرسیده‌اند؟**

دانشگاه‌های ما مهارت‌پرور نیستند. ما آدم‌هایی پرورش می‌دهیم که به درد هیچ‌جا نمی‌خورند. دانشگاه‌های ما حتی مهارت‌های اجتماعی و زندگی را هم یاد نمی‌دهند. دانشگاه‌ها اساساً برای این ساخته نشده‌اند که دانشجویانشان به چیزی دست یابند. متأسفانه ما آدم‌هایی پرورش می‌دهیم که به منافع جمعی فکر کنند. ما انسان‌های شهردوست، جامعه‌دوست و مردم‌دوست تربیت نکرده‌ایم. مابیش از هر زمانی به آدم‌هایی فداکار نیاز داریم که بدون چشم‌داشت کار کنند و ایده بدهند، نه اینکه هدفشان رفتن به شوری شهر، مجلس و... باشد. در این ۴دهه پس از انقلاب، ما نتوانسته‌ایم چنین آدم‌هایی تربیت کنیم. نگاه کنید ببینید جنگ را چه کسانی اداره و بدون چشم‌داشت برای منافع مردم فداکاری کرده‌اند. این مدل تربیت‌شدن چنین آدم‌هایی تکرار نشد. گذشته‌ها از بحث اندیشه و فکر دانشجویان، در زمینه علمی، متخصص بساز آوردن و حرفه‌آموزی دانشجویی نیز دانشگاه‌ها فاقد موقعیت‌های دانشجویی بودند. ما در دنیا بعد از فارغ‌التحصیلی در دانشگاه‌ها همچنان نقش سایبانی خود را بازی می‌توانیم. نسل جوان ما را در شرایطی قرار داده که راهی به غیر از دانشگاه رفتن ندارند. جوان، در حالی‌که می‌داند با دانشگاه‌رفتن درآمدی حاصل نمی‌شود، امیدوار است شاید در مقطع بعدی تحصیلی، اتفاق خاصی بیفتد. این‌ها موضوع بحرانی جدی است که سیکل دانشجویی آرمان‌خواه بیست‌وسه‌ساله را به جمعیت واقع‌گرای سی‌وسه‌ساله تبدیل کرده است. برآورده‌نشدن مطالبات واقعی این گروه مانند اشتغال و مسکن و... می‌تواند بحرانی جدی در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ایجاد کند. در وضعیت امروز، مجموعه‌ای از افراد با انگیزه‌های مختلف، مدتی را در این سایبان یعنی دانشگاه می‌ایستند و دوباره به مسیر زندگی‌شان ادامه می‌دهند. سایبان مفهوم سرپناه را هم دارد، به این معنا که به‌طور موقت افراد برای راهی، توجیه، فرار یا امید و دلخوشی زیر چتر دانشگاه پناه می‌گیرند. درواقع به روزمرگی رسیده‌ایم.

● **منظور تسان از اینکه در مشهد به فارغ‌التحصیلان خودشان اعتماد ندارند، موضوع استفاده از آن‌ها در بدنه مدیریتی است؟ معمولاً از سطح استاندار بگیریم تا دیگر رده‌های مدیریتی برای مشهد از بین چهره‌های غیربومی انتخاب می‌شوند.**

بحث من بیشتر در حوزه دانشگاه است؛ حتی برای یک همایش و سخنرانی در حوزه‌های مختلف از پایتخت یک فرد دانشگاهی می‌آورند. دومین کلان‌شهر نباید از نظر خروجی‌های دانشگاهی آن‌قدر ضعیف باشد که یک سخنران، ایده‌پرداز و مدیر طراح را هم از شهر دیگر بیابارد. یعنی یک سخنران هم در بین خروجی دانشگاه‌های مشهد وجود ندارد! ●



روزنامه شهرامید و زندگی

SHARHPARONLINE.IR

شماره ۵۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

۱۳۷۷

